



بسم الله الرحمن الرحيم

استقرار آزادی و مردمسالاری ،

نیازمند « قدرت و اراده » است

همیشه اینطور تصور شده و یا اینطور تفهیم شده که قدرت و اراده تنها برای زوال و برکناری نظامهای استبدادی و یا اخراج استعمارگران و اشغالگران بکار می آید؟! اما آنچه بدان توجه نشده و یا کمتر بدان پرداخته شده است ، نیازمندی آزادی و استقلال و مردمسالاری ، به قدرت و اراده سیاسی ، جهت تحقق و برقراری آنست . این وضع در رابطه با امور دیگر هم صدق می کند ، و اکثرا ، توجهات بسوی موانع جلب میشود ، تا آنچه باید بعد از رفع موانع بوجود آید و راه اندازی شود! ، اینست که پیروزی بر دشمن بسیار آسانتر از رسیدن به اهداف اصلی شده است ، اهدافی که اصل مبارزه برای آنهاست ، و دلیل اتخاذ دشمن هم ، نظرا ، ناشی از مانع بودنش برای رسیدن به اهداف مقرر شده است . اینست که ، همانطور که می بینیم ، تنها در این صد ساله اخیر ، با وجود وقوع دهها مورد از سرنگونی و برکناری مستبدین و اسقاط انظمه استبدادی و اخراج استعمارگران و اشغالگران رنگارنگ ، اما با وجود این ، تعداد پیروزیهایی که منتهی به اهداف مبارزه و استقرار آزادی و مردمسالاری شده باشد ، بسیار اندک و ناچیز است . و اینهم ناشی از این واقعیت است که بجای اینکه در مبارزات سیاسی ، آزادی و استقلال و مردمسالاری و کثرت گرایی ، اصل شود ، نابودی و درهم شکستن دشمن ، هدف اصلی و نهایی میشود ، و جوی بوجود می آید که زمینه استقرار نظام استبدادی بعدی و انحصارطلبی نیروهای جدید و حذف جریانات مختلف فکری و سیاسی مهیا گردد . و چون بعد از پیروزی بر دشمن استبدادی و استعماری ، اهداف مبارزه پی گیری نمی شود ، در نتیجه ، پیروزیهای

بدست آمده عقیم میگردند و در پیروزی بر دشمن خلاصه میشوند. بدین صورت، در انقلابات مختلف و تغییر و تحولات سیاسی، تنها صاحبان قدرت و نامههای انظمه استبدادی عوض می شوند و اهداف تعیین شده عقیم می گردند، و این واقعیت تلخ، بلاشک، از ماهیت و ریشه های مبارزه ای که راه اندازی میشود، نشات می گیرد. بنابر این نتیجه می گیریم که پیروزی بر دشمن بسیار آسانتر از استقرار آزادی و مردمسالاری است، همانطور که حاملگی زنان خیلی آسانتر از بزرگ کردن و پروردن اطفال است.

حال باید به این مسئله اساسی پرداخت که آزادی و مردمسالاری و کثرت گرایی چگونه متحقق و برقرار می شود؟ در میدان رسیدن به آزادی و مردمسالاری، **دو مرحله** بسیار کلیدی هستند: **مرحله اول** عبارتست از حاکمیت نظام استبدادی و استعماری، و **مرحله دوم** عبارتست از چگونگی پیروزی بر نظام استبدادی و استعماری. در مرحله اول، اگر مخالفان وضع استبدادی موجود، عمال برگزیده و انتخاب شده استعمار باشند، از اول همه چیز پوچ و بی معنا میشود و هر تلاشی عقیم میگردد. اما اگر مخالفان وضع استبدادی، دارای ماهیت و محتوای خودی و مردمی باشند، در برابر **دو مسئله اساسی** قرار میگیرند: **یکی** مسئله سازشکاری و رها کردن آزادی و مردمسالاری، و **دیگری** استقامت برای رسیدن به آزادی و مردمسالاری است. در این گиро دار، اگر مبارزه ای به سازش کشیده شود و اصول آزادی و مردمسالاری را رها سازد، این بمعنای خیانت به اصول مبارزه بوده و چیزی از آن باقی نمی ماند، و در آن صورت تنها چیزی که روی میدهد، جابجایی قدرت و تغییر صاحبان نظام استبدادی است. اما اگر مبارزان پیروز بخواهند بر اصول آزادی و مردمسالاری خود استقامت بورزند، باید آن «**اراده و قدرت**» را داشته باشند که بتوانند توطئه های استعمار و امپریالیسم را خنثی نماید. و اینهم از **دو طریق** میتواند صورت بگیرد: **یا باید** جامعه و ملتی آنقدر قوی باشد که بتواند با استعمار و عمال رنگارنگش مقابله نماید، و **یا اینکه** باید با ملل دیگر متحد شود و در راه تحقق آزادی و مردمسالاری، مقاومت و تلاش نماید، و با در هم شکستن موانع استبداد و استعمار زخم خورده، راه آزادی و مردمسالاری را هموار و باز گرداند. اما هر یک از این دو طریق مبارزه، نیازمند «**مردمی مصمم و قدرتمند**» و «**یک رهبری جدی و مردمخواه**» می باشد، زیرا کاریکه برای مردم و حاکمیت مردم است، تنها بوسیله مردم و رهبری مردمی

میسر میشود. اینست که بالاخره این قدرت مردمی و این رهبری مؤمن به آزادی و مردمسالاری است که میتواند آزادی و مردمسالاری را عملی نماید.

البته بدون تردید، عقاید و عادات استبدادی، و تعصبات قومی - مذهبی - عرفی، و نیز منافع نامشروع سیاسی و اقتصادی قشرهایی از جامعه، موانع اساسی و بزرگی در راه کسب آزادی و مردمسالاری بحساب می‌آیند، و این عوامل، مایه استمرار نظام استبدادی اند، زیرا چنین ماهیتهای و گرایشاتی غیر از منافع خود و جز قشر و قبیله خود را نمی‌بینند و تنها به حاکمیت انحصاری خود می‌اندیشند، و هر وقت که فرصت یابند، نظام سیاسی را به قبضه خود درمی‌آورند، و سلطه‌گران نیز همیشه پشتیبان آنها هستند. در اینجا است که قضیه اختلاف رهبری آزادیخواه و مردمسالار و اقشار غیر ناصح و یا خود خواه به میان می‌آید، و این مسئله، رهبری آزادیخواه و مردمخواه را در یک **دو راهه جدید** قرار میدهد، و آن اینست: **یا باید** با عقاید و عادات استبداد منشانه و عقب مانده، و نیز منافع نامشروع صاحبان قدرت، سازش نماید و به رؤسای نالایق جا و موقعیت بدهد، کاری که رسیدن به آزادی و مردمسالاری را کلاً منتفی می‌سازد و زمینه را برای فساد و باندبازی و چپاولگری باز می‌نماید، و **یا اینکه** برخی از مردم و آنهایی را که تغییر و تحولات آزادیخواهانه و مردمسالارانه و اجرای قوانین کشوری را تحمل نمی‌کنند از دست بدهد، که اینهم به تفرق و چند دستگی و شورشهای داخلی منتهی شده و مورد سوء استفاده قدرتهای غارتگر قرار میگیرد، و حتی می‌تواند به جنگهای داخلی کشیده میشود، وضعی که همه چیز را ویران می‌سازد. **راه سوم** هم اینست که رهبری آزادیخواه و مردمسالار، خود به زور متوسل شود، و اقشار نامنسجم و آنهاییکه نتایج آزادی و مردمسالاری و قانونمداری را تحمل نمی‌کنند، سر راه در آورد و به راه آزادی و مردمسالاری بازگرداند. چنین کاری اگر **دو شرط اساسی** نداشته باشد، رهبری آزادیخواه و مردمسالار، خودش و بدست خودش، تیشه به ریشه آزادی و مردمسالاری زده است: **شرط اول** اینست که چنین کاری، مورد حمایت عاقلانۀ اقشار وسیع مردم و جریانات آزادیخواه و مردمسالار باشد، و در نظر سنجیهای، این کار، ضروری تلقی شود. **شرط دوم** این کار اینست که چنین اقدامی صرفاً برای استقرار آزادی و مردمسالاری و تنها به قصد بازگرداندن جریانات غیر ناصح و نامنسجم به راه آزادی و مردمسالاری انجام داده شود، نه به قصد حذف و نابودی آنهایی که تسلیم آزادی و مردمسالاری

نمی شوند. در غیر اینصورت، حذف مخالفین، حق یا باطل، وضعیت را خطرناک و استبدادی میگرداند و رابطه سلطه گر و زیرسلطه را تداوم می بخشد، و بن بست سیاه و مخرب موجود، که فوقاً ملاحظه گردید، بسیار به زحمت گشوده می شود. و اگر چنین نبود بالاخره بشریت در طول تاریخ گذشته اش به چیز ملموسی در رابطه با آزادی و مردمسالاری می رسید، و خصوصاً مسلمین در طول یک تاریخ ۱۴۰۰ ساله میتوانستند کاری بکنند و به نتیجه ای برسند.

این مشکل اساسی و عقیم شدن تلاشهای بی پایان آزادیخواهان و مردمسالاران، جهت رسیدن به آزادی و مردمسالاری و کثرت گرایی، دقیقاً ناشی از رابطه « آزادی و مردمسالاری » و میزان « رشد و انسجام اجتماعی » است، بدینصورت که: آزادی و مردمسالاری، نیازمند رشد و انسجام اجتماعی است، و رشد و انسجام اجتماعی هم محتاج آزادی و مردمسالاری می باشد!، عکس آن نیز درست است، بدین شیوه که: حاکمیت استبدادی، مانع رشد و انسجام اجتماعی است، و عدم رشد و انسجام اجتماعی هم، مایه تداوم وضعیت استبدادی و عقب ماندگی اجتماعی و تعصبات قومی - مذهبی - عرفی، و توسعه منافع نامشروع طبقات حاکمه و استمرار پایمال شدگی توده های بیچاره جامعه است. البته وضع کنونی از بسیاری جهات بهتر از گذشته است، اما راه رسیدن به آزادی و مردمسالاری و کثرتگرایی هنوز طولانی است، و با توجه به اینکه دول استعمارگر غربی، که از طرفی بدون غارت جهانی، حیات خود را لنگ می بینند، و از طرف دیگر، همین غارتگران، مدعی آزادی و مردمسالاری هستند، و « خواست برحق » آزادی و مردمسالاری را به دامی برای شکار بشریت تبدیل نموده اند، این راه طولانی تر خواهد شد.

سازمان موحّدین آزادیخواه ایران

۱۲ ربیع الثانی ۱۴۲۷ - ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۵